



دکتر منوچهر مرتضوی

## آرزوی پیران \*

(قسمت دوم)

ب - صفوة الصفا

«صفوة الصفا» ابن بزازه یکی از معتبرترین کتابها درباره تصوف و گرانبها ترین سند درباره سرگذشت شیخ صفی الدین اردبیلی و انساب سلسله

\* قسمت اول این یادداشتها با همین عنوان در جلد پنجم نامواره دکتر محمود افشارچاپ شده و حاوی مطالب ذیل است:

الف - تاریخ بیبتهی

نکاتی که درباره تاریخ بیبتهی گفتیم و دانستنی است

اطلاعات تاریخ بیبتهی درباره تاریخ بیبتهی

عناوین آثار بیبتهی و مطالب مندرج در جوامع الحکایات و مآخذ دیگر

رد پای بیبتهی در آثار حافظه ابورو و دیگر منابع تا قرن نهم

قاپوسنامه و مجمع الانساب و تاریخ النبی

اشاره به کتاب سیاستنامه

مآخذ سیاستنامه درباره غزنویان

منشأ و مآخذ داستانهای راجع به سلطان محمود

اشارهای به منابع تاریخ غزنویان

قصه های عامیانه درباره سلطان محمود

اشکی به یاد سواران رفته

تنزل نشریات و مقالات و انتقادات - انحطاط علمی و فرهنگی و سقوط

صفویه و مقامات معنوی اجداد این سلسله است که در حدود ۷۰۸ هجری قمری تالیف شده. نسخه‌هایی که از این کتاب می‌شناسیم عموماً بعد از ظهور سلسله صفوی و احراز سلطنت دنیوی به موازات مقام ارشاد و تصوف استنساخ شده‌اند. از طرف دیگر این کتاب حاوی پیشگوئیه‌ها و مطالبی درباره آینده فرزندان شیخ صفی و سلطنت و عظمت آنها و همچنین اشاراتی درباره نسب سلسله صفویه است که تقریباً می‌توان اطمینان داشت پس از قدرت یافتن اجاق شیخ صفی وارد متن اصلی و نخستین کتاب شده است. این دغدغه از یک سو این تأسف را به وجود می‌آورد که متن اصلی صفوة الصفاى ابن بزاز را در دست نداریم و از سوی دیگر موجب عدم اعتماد و اطمینان به مطالب کتاب آنهم مهمترین قسمت‌های آن میشود و برخورداری و استفاده از این سند گرانبها و استناد به آن را باشک و بدبینی توأم می‌سازد.

نکته بسیار مهمی که شاید تاکنون به آن توجه نشده اینست که اضافه و نقصان در متن اصلی و دست بردن در صورت نخستین کتاب ارتباط با سیاست دولت صفوی داشته و در مسیر مصالح سیاسی آنان بوده، که جز اینهم نمی‌تواند باشد البته با امکان توجه مستقیم یکی از شاهان صفوی یا به اقتضای جو سیاسی روز و مصلحت زمانه از طرف هواخواهان و مریدان آن سلسله، مسلماً قضیه بدین سادگی نمی‌توانسته باشد که در مقابل نسخه‌های جدیدی با تغییرات و اضافات لازم تحریر کرده آن را به جای نسخه اصلی صفوة الصفا معرفی بکنند بلکه به موازات چنین کاری کوشش برای امحاء نسخ اصلی نیز لازم می‌آمد و چنین اقدامی محال نمی‌نماید زیرا در روزگار قدیم بطور کلی تعداد نسخه‌های اغلب کتب، جز در مورد کتب استثنائی، بسیار ناچیز و اندک بوده و این احتمال نیز منتفی نیست که با وجود جلالت قدر شیخ صفی‌الدین اردبیلی که از طریق منابع متقدم بر صفوی از قبیل مکاتبات رشیدی تأیید می‌شود، کتاب ابن بزاز تا روزگار قدرت یافتن سلسله صفوی اشتهار و رواجی نداشته و فقط در اختیار مریدان شیخ صفی و خواص هواخواهان وی بوده و بدین ترتیب دست بردن در اهمیت مقام شیخ صفی، که گذشته از گواهی منابعی چون مکاتبات رشیدی خود چنان کتابی چندان دشوار نبوده است. ولی فراموش نباید کرد که جلالت و کتاب صفوة الصفا گواه آن محسوب می‌شود، اجازه نمی‌دهد چنین تصور بکنیم که تعداد نسخه‌های صفوة الصفا قبل از تشکیل سلسله صفوی بسیار معدود و منحصر به چند نسخه تحت مالکیت اعوان و انصار نزدیک دودمان صفوی بوده

ایران‌شناسی و خاورشناسی - ذلت مهاجرت و نسیان یا فقدان هویت

بازگشت به «تاریخ بیبھی»

چند نکته مهم درباره آثار ابوالفضل بیبھی (نتیجه‌گیری)

است.

با توجه به مطالبی که گذشت هیچ دلیلی نداریم تمام نسخه‌های صفوة‌الصفاء را که پیش از جلوس شاه اسماعیل نوشته شده معلوم و مفقود بپنداریم و امیدیم به پیدا شدن نسخه‌ای اصیل از صفوة‌الصفاء، یعنی متنی که ابن بزاز از آغاز تا انجام نوشتن، نداشته باشیم. تاجایی که من آگاهی دارم این مسئله چندان مورد توجه پژوهندگان نبوده است که کوشش و جستجویی در حد استقصا در این مورد بعمل آمده و منجر به ناامیدی شده باشد و این نیز خود امیدواری به پیدا شدن چنان نسخه‌ای را تقویت می‌کند و از مقوله امید واهی و «آب در هوا» کویدن» و «در انتظار معجزه بودن» خارج می‌سازد و لاقلاً در ردیف ممکنات بعید قرار می‌دهد.

واقعاً اگر روزی چنان نسخه‌ای به دست آید و با نسخه چایی معروف و نسخه‌های خطی موجود مقایسه و اختلافات آنها یادداشت بشود و مقالات شیخ صفی از زیر غبار «اضافات سیاسی و مذهبی» درخشان و پاکیزه بیرون آید و ابهاماتی را درباره این مسئله و این منبع مهم و همچنین سرگذشت تبار شاه‌عباس بزرگ بر طرف سازد و احتمالاً انطباق غیر قابل پیش‌بینی بسیاری از مطالب که درباره آنها شك داریم آب سردی بر آتش تیز عقده نوجویی و نوبایی موافقان و مخالفان صفویه زند چه‌قدر پراهمیت و از نظر تحقیقات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی ارزنده خواهد بود!

چندی پیش دانشمند گرامی و کوشا ایرج‌افشار در مجله آینده در ضمن گزارش سفری به آلمان خبر داده بودند یکی از پژوهندگان جوان آلمانی طبق نسخه‌های خطی صفوة‌الصفاء (ظاهراً هشتم نسخه) تصحیح و سنجش متن آنها را وجهه همت قرار داده و در این زمینه کوششهایی کرده است. این خبر مرده‌ای برای من بود از این لحاظ که، اگر چه گمان نمی‌کنم نسخه‌هایی از آن دست که مقصود بنده است در اختیار آن پژوهشگر جوان آلمانی باشد و اگر چه ظاهراً پژوهش و کوشش مشارالیه معطوف به تطبیق و یادداشت اختلاف نسخه‌های موجود است نه «آرمان دستیابی به یکی از نسخه‌های اصیل و قدیمی حاوی متن اصلی کتاب ابن بزاز»، در هر صورت رسیدن به سر منزلی نزدیک به آنچه آرزوی بنده است فقط از پرتو پیمودن چنین راههایی و کوششهای رهروانی از این قبیل امکان‌پذیر می‌تواند باشد... خدا یارشان و توفیق رفیقشان باد. زیباترین دعایی که در زبان شیرین و ادبیات دلاویز فارسی در امثال این موارد می‌توان کرد دعای تقلید ناپذیر مولانای بزرگ است:

برای ضرب دستی آهنین ده

خدایا مطربان را انگبین ده

### منابعی درباره صفوةالصفاء ابن بزاز

\*\* مقاله «تجزیه و تحلیلی از صفوةالصفای ابن بزاز» از بسازیل نیکیتین، ترجمه محمدباقر امیرخانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۳۹.

\*\* مقاله «نگاهی تطبیقی به صفوةالصفاء و سلسله النسب»، از یوسف رحیملو نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۵۱.

\*\* گزارشی از ایرج افشار درباره مسافرت به آلمان و کارهای ایران-شناسی در آنجا که در مجله «آینده» چاپ شده است. گزارش آقای ایرج افشار در مجله آینده زیر عنوان «دیداری دیگر از سمینار فرایبورگ» و خلاصه موضوعی که پژوهشگر آلمانی انتخاب کرده تطبیق هشت نسخه از صفوةالصفای ابن بزاز و یادداشت موارد اختلافات برای روشن شدن این موضوع است که در زمان شاه طهماسب چه تغییراتی در متن داده شده. متأسفانه چون گزارش آقای ایرج افشار فشرده و راجع به کلیات است درباره مشخصات هشت نسخه هیچگونه اطلاعی نداده اند ولی از قرائن برمی آید که این کار ناظر به همان هدفی است که نگارنده آرزو کرده، تا نسخه‌ها و وسایل تا چه حد وافی باشد.

\*\* منقولاتی از صفوةالصفاء درباره دوره ایلخانان و خواجه غیاث الدین بن خواجه رشیدالدین و شیخ صفی‌الدین و غیره که با توجه به نوع اطلاعات و اسامی تاریخی و غیره قطعاً از بخشهای اصیل صفوةالصفاء به شمار می‌رود، در مبحث «تصوف در عهد ایلخانان» که هم در نشریه دانشکده ادبیات تبریز و هم در کتاب «مسائل عصر ایلخانان» طبع شده است.

\*\* ظاهراً در موزه پارس شیراز هم نسخه‌ای خوب از صفوةالصفاء وجود داشته که مشخصات آن فعلاً به یادم نیست.

\*\* باید به همه فهرست‌های نسخ خطی کتابخانه‌های اروپا و شوروی و هند و پاکستان و ترکیه و افغانستان و ... نیز مراجعه بشود.

### ج - سیاست نامه

سیاست نامه یا سیرالملوک منسوب به خواجه نظام الملک طوسی کتابی است بسیار مشهور و تقریباً بطور سنتی تألیف خواجه نظام الملک شناخته و تلقی شده ولی خواننده کتاب بدون این که بتواند قرائن حاکی از ارتباط کتاب با خواجه را انکار کند با قرائن دیگری که ذهن را به مخالفت با این انتساب برمی‌انگیزد روبرو می‌شود. ما اجمالاً و برای اینکه در آینده امکان تفصیل باشد و فعلاً از یاد نرود به آن مسائل و نکات اشاره می‌کنیم:

۱- در متن کتاب اشاراتی حاکی از اینکه کتاب نگارش خواجه نظام الملک یا احتمالاً حاوی مطالبی است که او نوشته وجود دارد.

۲- گاهی از خواجه نظام الملک یاد شده و معلوم است که خود مؤلف نمی-

تواند از خودش بعنوان شخص غایب یاد بکند.

۳- اشتباهات تاریخی نه تنها درباره مسائل دقیق و قابل اشتباه بلکه درباره مطالب تاریخی بدیهی و همچنین درباره مسائلی که فقط عوام ممکن است در مورد آنها اشتباه بکنند، در متن کتاب چندان زیاد است که به سادگی نمی توان پذیرفت و زیری چون خواجه نظام الملک که اشتباه به دانش و بینش داشته و مردی که مؤسس نظامی بغداد و دیگر نظامیه هاست نویسنده آن مهملات باشد و مرحوم قزوینی چنانکه عادت و سلیقه ایشان بوده در ضمن مطالعه کتاب چنان از ملاحظه این قبیل اشتباهات برآشفته که صریحاً نوشته است باید درباره نویسنده کتاب و انتساب آن به خواجه نظام الملک بررسی کامل و مجلدی انجام گیرد.

۴- همچنانکه که در بالا اشاره کردیم پاره ای نکات و تذکرات و تعریضات در کتاب وجود دارد که همه حاکی از ارتباط با خواجه نظام الملک است و در واقع نوعی درد دل یا تلقین سیاسی به شمار می رود و ظاهراً نویسنده ای جز خواجه نمی توانسته داشته باشد.

۵- ساده ترین حدسیات می تواند این باشد که کتاب را خواجه نظام الملک نوشته ولی پیش از تنظیم و تقدیم صورت منقح آن به ملکشاه گشته شده و معتمدی که کتاب در اختیارش بوده با آرایش و پیرایش مورد نظر کتاب را بدین صورت تنظیم و تدوین کرده است. اگر چنین حدس و گمانی پاسخگوی ذکر نام خواجه به صورت شخص غایب و پاره ای نکات دیگر باشد برای توجیه ابتدالات و اشتباهات در بعضی موارد و مطالب کافی نخواهد بود زیرا دلیلی نداشته معتمد مذکور تغییر در آن مطالب بدهد ولی بنده شخصاً نمی دانم صدور چنان اشتباهاتی از طرف خواجه تا چه حد می تواند استبعاد داشته باشد؟

\*\* در هر حال باید تمام نسخ خطی سیاست نامه تطبیق گردد و همچنین در بررسی نسخه های مجهول العوان دقت داشته باشیم که شاید یکی از آنها همان سیاست نامه یا سیر الملوک اصلی باشد و در این بررسیها مطالب آغاز و انجام نسخه ها را ملاک قرار ندهیم چون ممکن است متن آنها تفاوت های اساسی داشته باشد، اگرچه چندان امیدی به تحقق چنین آرزوی بعیدی نیست زیرا ظاهراً نوشته نظام الملک یعنی چرکنویس یا نسخه منحصر به فردش در دست همان کسی بوده که کتاب را به صورت کنونی تنظیم کرده است و بنابراین معقول نیست انتظار پیدا شدن نسخه کاملاً متفاوت مثلاً اصل مسوده نظام الملک یا عین رونوشت آن را داشته باشیم. البته احتمال دستیابی به نسخه ای نزدیکتر به نسخه اصلی «کتاب سیر» یا «کتاب سیاست» یعنی نسخه ای که «محمد مغربی» آن را از روی نوشته ها و مسودات نظام الملک با تغییراتی اندک (که کم و کیف آن تغییرات بر ما مجهول است) تدوین و تنظیم کرده است هرگز بعید و منتفی

نخواهد بود. بنده مشروح نظر خود را در این باره در فصل اول همین یادداشتها در ضمن مبحث «تاریخ بیسقی» نوشته‌ام.

### د - سفرنامه ناصر خسرو

بدون کمترین تردیدی سفرنامه ناصرخسرو چه از نظر ارائه نمونه نثر ساده فارسی هزار سال پیش و چه از نظر اشتغال بر فواید بسیار گرانبهای جغرافیای تاریخی و چه از لحاظ احتوا بر نکات نادر تاریخ سیاسی و فرهنگی و ادبی و اجتماعی و چه از دیدگاه تصویری جالب و گویا از شخصیت و بینش و طرز مشاهده و تحقیق ناصرخسرو قبادیانی مروزی (شاید بسیار رسانتر و گویاتر از آنچه از دیوان شعر ناصرخسرو به دست می‌آید و چهره انسانی ناصر خسرو را در زیر نقاب رنگین ادبی و اعتقادی تا حدی پوشیده می‌دارد) و بالاخره از این نقطه نظر که این کتاب گرانقدر سفرنامه‌ای واقعی است که نه مثل کتابهای جغرافیایی ومسالك و ممالك دارای شیوه خشک و بیجان و حاوی کلیات و نه مانند چند سفرنامه قدیمی از قبیل ابن فضلان و ابی دلف مشحون از اشتباهات و توصیفات افسانه‌وار بلکه سفرنامه‌ای است هم از نظر دقت نظر نویسنده و هم از لحاظ جاننداری و گویایی قابل سنجش با بعضی سفرنامه‌های جدید (البته با اعتبار اختصاصی و ارزش استثنائی مربوط به هزار سال پیش بودن)، از همه این دیدگاهها کتابی است از نظر بی نظیر و از بعضی لحاظها یکی از ارزنده‌ترین و گرانقدرترین منابع ایرانی...

با توجه به همه این ارزشها و اهمیتها، وقتی پی می‌بریم این کتاب ظاهراً بلکه یقیناً مختصری و خلاصه گونه‌ای از سفرنامه اصلی ناصرخسرو است نیازی به توضیح نیست که تا چه حد و چه قدر متأسف می‌شویم و افسوس می‌خوریم که چرا متن مفصل و اصلی را در دست نداریم و از فواید غیر قابل تصور و غیر قابل تخمین آن محرومیم...

چرا اصل سفرنامه از میان رفته و تنها خلاصه و مختصر آن مانده است؟ و آیا این مختصر از روی فقط يك نسخه از اصل سفرنامه تهیه شده یا چنانکه منطقاً قابل تصور است از اصل مفصل آن هم نسخه‌های متعدد وجود داشته و ضمناً برای تعمیم و تسهیل استفاده خواستاران این مختصر و ملخص هم تهیه شده است... پس آیا پیدا شدن اصل مفصل سفرنامه از محالات است؟ و اگر هم آن را محال می‌بنداریم آیا نباید در بررسی گنجینه‌های خطی عمومی و خصوصی هوشیار باشیم و در اندیشه یافتن ردپایی از این گمشده در کوره راههای زمان، و همچنین جستن نشانه‌ای از «سفرنامه» در منقولات جغرافیایی قدیم؟ (عجیب است اگر چنین اثر گرانقدری مورد استفاده جغرافیون اسلامی قرار نگرفته باشد. در این باره حضور ذهن کافی ندارم و هرگاه اشتباه کرده باشم عذر

می‌خواهم).

**دلایل وجود سفرنامه مفصل ناصر خسرو که سفرنامه موجود، که غالباً براساس دو نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس تهیه و در پاریس و برلین و تهران طبع شده، ملخصی از آن محسوب می‌شود از نکات زیر قابل استنباط است:**

**اولاً:** بعضی مطالب و پاره‌ای از بخشهای سفرنامه ناصر خسرو چنان فشرده و «تلگرافی» بیان شده که با شیوه کلی کتاب مناسبت ندارد در حالی که در بعضی موارد شیوه اصلی و نسبتاً تفصیلی رعایت و حفظ شده و ظاهراً خود ناصر خسرو نمی‌توانسته چنین سبک و سلیقه دوگانه‌ای داشته باشد، مثلاً آغاز و انجام کتاب که جنبه روانی دارد و شرح شروع و خاتمه سفر را شامل و حاوی نکات بسیار دلگشایی است هیچ هماهنگی ندارد. مطالب آغاز کتاب یعنی علت کیفیت و جزئیات شروع سفر که به شیوه عادی می‌بایست لااقل در بیست تا سی صفحه نوشته می‌شد فقط در یکی دو صفحه خلاصه شده و برعکس پایان کتاب یعنی بازگشت حکیم از مرحله بصره تا بلخ نسبتاً مشبع نوشته شده است.

**ثانیاً:** اگر سفرنامه تلخیص و مختصر شده باشد ظاهراً در نظر تلخیص‌کننده مطالب مربوط به کشورهای عربی و اسلامی و مکه و مصر و غیره پیش از مطالب مربوط به ایران، که شاید در نظر بسیاری از مردم آن روزگار و بخصوص فضلاء آن عصر که ذهنی مسحور و انباشته از اشتیاق نسبت به جهان عربی و مآثر و مفاخر و آثار اسلامی داشته‌اند کم‌اهمیت‌تر و همچنین شناخته‌تر محسوب می‌شده، دارای اهمیت و ارزش و تفصیلات مربوط به پایان سفرنامه نیز از لحاظ احتمال برعبرت و انبساط و غیره مورد علاقه و توجه وی بوده است. در هر حال اگر اصل «مختصر شدن و تلخیص سفرنامه بوسیله شخص دیگر جز خود ناصر خسرو که به نظر ما قطعاً همین‌طور است چنانکه بپایده پذیرفته باشد چون ما از سلیقه و طرز فکر و شخصیت تلخیص‌کننده هیچگونه اطلاعی نداریم کاملاً مفروض خواهد بود که کلید پاره‌ای نکات دیگر مثلاً عدم ذکر نام خلیفه المستنصر بالله در سفرنامه (جز در یک مورد آنهم بطور غیر مستقیم) را نیز یافته باشیم یعنی ممکن است تلخیص‌کننده مصلحت روزگار را چنین تعدیلاتی را روا و جایز بلکه لازم دیده و دانسته است زیرا دیوان شعر متضمن هرفکر و مشرب و عقیده‌ای باشد در جامعه ایران جایگاهی ویژه دارد چنانکه آثار و کتب اهل تسنن پس از دوره صفوی به سرعت در بوتۀ انهدام و نسیان افتاد ولی دیوان هیچ یک از شعرای سنی مذهب نه‌تنها از بین نرفت بلکه هر یکی در جایگاه و دیوان حجت خراسان نیز معکوساً در دوره قدرت اهل سنت (البته قدرت‌ظاهری پایگاهی که داشت همچنان باقی و مورد اقبال ماند پس جای تعجب نیست که

و محدود در خراسان و مازندران و جاهای دیگر ایران) پایدار و برقرار مانده باشد ولی چنین وضع شرایطی در مورد سفرنامه حاصل و فراهم نبوده و شاید تلخیص آن هم به همین علتها بوده باشد.

**ثالثاً:** تصریح مقدمه شاهنامه بایسنقری به فقره‌ای از سفرنامه درباره «فردوسی و رباطی بزرگ در راه طوس که از محل صلوة سلطان محمود به فردوسی ساخته شده بود» که در سفرنامه کنونی وجود ندارد، حاکی از وجود سفرنامه‌ای مفصل است که حاوی چنین مطالب پرارزشی بوده.

**رابعاً:** در شرح راجع به شهر میافارقین و مسجد آدینه آن نسوشته شده است: «ومسجد آدینه‌ای دارد که اگر صفت آن کرده شود به تطویل انجامد هر چند صاحب کتاب شرحی هرچه تمامتر نوشته است». در چند سطر بالاتر از این مطلب نیز در شرح ولایات بعد از اخلاط ذکر شده است: «و این ولایتها که بعد از اخلاط ذکر کرده شد و اینجا مختصر گردیم از حساب میافارقین باشد» که البته عبارت اخیر مثل عبارت بالاتر که از «صاحب کتاب» یاد کرده صراحت ندارد چون ممکن است از خود ناصر خسرو باشد اما در هر حال قرینه‌ای است که با توجه به دلایل دیگر (شرح منقول در مقدمه بایسنقری شاهنامه و عبارت مربوط به «صاحب کتاب») قرینه تقویت کننده محسوب می‌شود. درباره دو فقره اخیر رجوع شود به صفحات ۷ و ۸ سفرنامه به کوشش محمد دبیر سیاقی از انتشارات کتابفروشی زوار سال ۱۳۳۵.

**خامساً:** مرحوم غنی‌زاده نویسنده مقدمه چاپ برلین (سفرنامه و روشنائی نامه و سعادت‌نامه) متوجه این مسأله بوده و در پایان شرح راجع به سفرنامه به آن اشاره کرده است. برای اطلاعاتی که در این مورد در متن و حواشی و مقدمه چاپهای سفرنامه ذکر شده رجوع فرمایند به «سفرنامه ناصر خسرو به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۵»، صفحات زیر:

\*\* مقدمه مورخ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۴۱ م. غنی‌زاده بر طبع برلین، صفحات بیست و دو و بیست و سه.

\*\* حاشیه ۲۴ از صفحه ۲ که از مصحح طبع برلین است (نام این شخص فاضل معلوم نیست و همه‌جا از او بعنوان مصحح و مصحح فاضل و یکی از فضلا و غیره نام برده شده) و تمام احتمالات را درباره مطلب منقول از مقدمه بایسنقری شاهنامه مطرح نموده.

\*\* صفحه ۸: سطر یازده متن و حاشیه ۱۴ (درباره «صاحب کتاب»).

\*\* صفحه ۷: سطر نوزدهم (عبارت «... و اینجا مختصر گردیم...»).

\*\* رك: صفحه بیست و پنج مقدمه (سفرنامه چاپ دبیر سیاقی) منقول از مقدمه چاپ ضمیمه دیوان چاپ طهران ۱۳۱۲ درباره جایزه‌ای که فرنگیان برای پیداکردن نیمه سیاحت مشرقی آن تعیین کرده‌اند (ناصر خسرو خود گفته است که اگر سفر مشرق کرده شود شرح آن نگاشته آید).



\*\* رك: تكملة بين مقدمات و متن در چاپ دبیرسیاقي كه یادداشتی است از استاد سعید نفیسی درباره نسخه‌ای متعلق به عبدالحی حبیبی كه شرح شكفت آور از یمگان و حمام ناصر خسرو دارد.

### ه - منابع جغرافیای تاریخی

زمانی بود كه از طریق كتب معتبر و مفصل جغرافیایی با نامهایی مثل «ابودلف» و «ابوزیة سیرافی» و «سلیمان» و «ابن فضلان» آشنایی داشتیم و منقولات مفید و شیرین از سفرنامه‌های آنان این آرزوی سرکش را در ما به وجود می‌آورد كه كاش این سفرنامه‌ها را در اختیار داشتیم و همراه و همگام با این مسافران ماجراجو و خستگی‌ناپذیر در دشتها و كوهها و راههای هزار سال (بلكه بیش از آن) بیش به طی منازل و قطع مراحل می‌پرداختیم. اکنون این آرزو برآورده شده و لااقل متن ناقصی از این سفرنامه‌ها را در اختیار داریم. من می‌اندیشم در حالی كه چنین گنجینه‌های گرانبهایی چنین آسان و اتفاقی به دست آمده چرا نباید امینواران در این راه بكوشیم و چرا نباید از كتابخانه‌ها و كنج خانه‌های سمرقند و بخارا و تاشكند و دوشنبه و غزنین و كابل و بلخ و بدخشان گرفته تا كتابخانه امام سابق یمن در صنعا و از كتابخانه‌های شبه‌قاره هند تا ایندیا آفیس و از آستان قدس تا پاریس و لندن و كتابخانه سلطنتی سابق گونا در جستجوی این آثار باشیم؟ از آن جمله:

۱- كتاب عظیم و عظیم‌النظیر «المسالك فی معرفة الممالك» از ابو عبدالله محمد بن احمد بن نصر جیبهانی وزیر آل سامان كه بارقه‌ای از درخشش آن را در كتب ابن‌الدیم و مقدسی و ابن‌حوقل می‌بینیم و می‌دانیم كه از منابع معتبر و مشهور و طراز اول جغرافیایی دوران اسلامی بوده و تمام شرایط لازم را برای محفوظ ماندن و از بین نرفتن در خود جمع داشته است. در این باره (كتاب جغرافیای مفقود جیبهانی) ایضاً رجوع شود به صفحه ۲۳ مقدمه مینورسکی بر «سفرنامه ابودلف در ایران» ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، كتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۵۴.

۲- تمام كتاب «البلدان» احمد بن الفقیه همدانی كه ظاهراً كتابی عظیم بوده و بخشی كوچك از آن باقی مانده است، همان كتابی كه یاقوت جغرافیدان بزرگ از آن استفاده کرده است و مقدسی از آن انتقاد نموده.

۳- چهار قسمت اول از هشت بخش كتاب **قنامه بن جعفر** كه چهاربخش اخیر آن بنام الخراج و صناعة الكتابه باقی مانده است.

۴- چون باب آرزو مفتوح است زیانی ندارد این آرزو را هم داشته باشیم كه از سلسله تألیفات عظیم مسعودی كه ظاهراً فقط مروج الذهب و التنبیه و

الاشراف از آنها در دست است لااقل بعضی دیگر را بازیابیم. بخصوص سلسله کتب **سبعة مسعودی** در تاریخ و جغرافیا که التنبیه والاشراف هفتمین و کوچکترین آنها محسوب می شود، و شرح و نام و مشخصات آنها در مقدمه التنبیه والاشراف مذکور است، و سوسه انگیز می نماید.

### \*\*\*

اگر دانشمند بزرگ ترك زکی ولیدی طغان در سال ۱۹۲۲ در کتابخانه آستان قدس نسخه منحصر بفرد و کامل (براساس اطلاعی که تاکنون داریم) **دو رساله ابودلف** را (با ترجمه کاملتری از نصف متن کتاب **ابن الفقیه** و متن کاملتری از رساله **ابن فضلان** پیدا نمی کرد و اهتمام و پیگیری کراچکوفسکی و کوالوسکی و رور زاور و مینورسکی نبود شاید هم اکنون نیز فقط از طریق یاقوت و زکریا قزوینی با این نام و این دو رساله آشنایی داشتیم و از مزایا و اضافات نسخه مشهد سفرنامه ابن فضلان و فواید و امتیاز نسخه جدید ابن الفقیه بی اطلاع بودیم.

اگر همین دانشمند (زکی ولیدی طغان) شاید برای نخستین بار در روزگار ما متوجه وجود نسخه منحصر بفرد **تنکسوق نامه رشیدالدین فضل الله** در کتابخانه ایاصوفیه ترکیه نمی شد و در مدت اقامت استاد بارتلد در استانبول توجه وی را بدان معطوف نمی داشت و عبدالباقی گلپینارلی و سهیل انوردنبال این مطلب را نمی گرفتند از استماع خطابه استاد مجتبی مینوی در این باره در مجلس علمی مربوط به خواجه رشیدالدین محروم می ماندیم.

اگر پرفسور محمدشفیع آن دقت نظر و تیزبینی و توفیق را نمی داشت که از اوراق فرسوده و کهنه ای برای مرمت آخرین ورق و همچنین تقویت جلد چرمی یک نسخه خطی کهن (که موضوعش وقوف قرآنی است) بخشی معنی به از **وامق و عذرای عنصری** را کشف کند امروز جز ایبات پراکنده ای از این منظومه که در فرهنگها و بعضی کتابهای دیگر محفوظ مانده اثری مستقیم از این منظومه کهن در دست نداشتیم. **وامق و عذرای عنصری** پس از درگذشت مولوی محمد شفیع به همت فرزندش احمدربانی با یادداشتهای آن دانشمند چاپ و منتشر شده و اگر چه در تبحر و مقام علمی محمدشفیع جای شک و تردید نیست به گمان بنده برای قبول صحت و اصالت این کشف تحقیق بیشتر و دقیق تری ضرورت دارد. منشأ احتمالی یونانی داستان نیز موضوعی است شایسته تتبع و پژوهشی بایسته تر از حدس و گمانهایی که تاکنون مطرح شده.

یا هر گاه دانشوری محقق این آگاهی را نمی داد که نسخه کاملی از کتاب نفیس و کم نظیر «**صفة جزيرة العرب تألیف حسن بن احمد الهمدانی**» در کتابخانه امام سابق یمن در صنعا وجود داشته هنوز هم این کتاب راه جز بخشهایی از آن، از بین رفته می بنداشتیم (اگر چه نمی دانیم بعد از اتفاقات سیاسی یمن چه پرسر آن کتابخانه و کتابها آمده).

ذکر نام زکی ولیدی طغان متداعی خاطره ارائه و نجات نسخه بی نظیر «وقفنامه رشیدی» از آفات روزگار و آسیب خمول و محو و فقدان شد. این نسخه بسیار نفیس که اگر نخستین نسخه به خط عبدالملک حمدی (نویسنده وقفنامه که معروف است به «وقفیه الرشیدی به خط الواقف») نباشد ناچار یکی از نسخه های اصلی است که در زمان رشیدالدین استنساخ و از طرف واقف توشیح و تسجیل شده در روزهای برگزاری کنگره رشیدالدین در تبریز از طرف آقای علاءالدین سراج میر در محل دانشکده ادبیات تبریز ارائه گردید و در جلسه ای با حضور مجتبی مینوی و ایرج افشار و محیط طباطبائی و دانش پژوه و زریاب خوئی و باستانی پاریزی و زکی ولیدی و کارل یان و جان بویل و عبدالحی حبیبی و ... لزوم طبع و نشر آن تأیید و تأکید شد (روز جمعه ۱۶ آبان ماه ۱۳۴۸) و نسخه در اختیار انجمن آثار ملی قرار گرفت و با تفاسی سستایش انگیز به حلیه طبع آراسته گشت. اگر پایمردی مرحوم میرودود سید یونسی و سماجت و وسعه صدر علاءالدین سراج میر و مساعی مخلصانه اولیای انجمن آثار ملی و همت و کوشش و دانش ایرج افشار و مرحوم مینوی نبود بلاشک این نسخه بی نظیر سرنوشتی نامعلوم و غم انگیز داشت.

\*\*\*

پس چرا هر یک از ما هنگام بررسی و ملاحظه نسخ خطی یک زکی ولیدی نباشیم؟! آری بسیاری از کتابهای بظاهر مفقود در واقع ممکن است موجود و در گوشه ای در زیر غبار روزگار و حجاب قرون و اعصار مخفی و مستور باشند ولی افسوس که زکی ولیدی طغانها اندکنند و چون سیمرغ و کیمیا نایاب.

و - ترجمه های ناقص

به بهانه اکتفا به بخش مربوط به ایران و بهانه های دیگر

حیرت انگیز است که مردانی فرانسوی یا انگلیسی یا ایتالیایی در صدها سال پیش به شیوه صاحب همتان دنیای قدیم از اروپا به عثمانی و ایران و هندوستان و چین سفر کرده و جزئیات حوادث سفر و مشاهدات خود را ثبت کرده و غالباً عمری برسر این کار نهاده اند ولی ما هنگامی که کتاب آماده و منقح آنها را که بخشی مستقیماً مربوط به خود ما و بخشی دیگر نیز مربوط به همسایگان ما و اگر هیچکدام هم نباشد بهر حال مربوط به قلمرو حیات و فرهنگ انسانی در مقطعی از قرون سالفه است (ترجمه می کنیم) به عنوان اینکه بخشهای دیگر به ایران مربوط نیست از ترجمه آنها ظفره می رویم و این در حالی است که حتی مهجورترین آثار ادبی اروپایی را که هیچگونه ارتباط و مناسبتی با ایران و مسائل ایران ندارد ترجمه و منتشر می کنیم. گاهی عمر گرانیامه را صرف می کنیم تا درباره هند و پاکستان و چین و ویتنام و امریکای جنوبی و مرکزی و

افریقا و جزیره العرب کتاب و رساله و مقاله بنگاریم و گاهی که دست به ترجمه یکی از معتبرترین سفرنامه‌ها و کتب جغرافیایی و تاریخی می‌زنیم به این عذر و بهانه که کتاب مربوط به همه کشورهای اسلامی یا ممالک غیر اسلامی بوده و ما به ترجمه بخش مربوط به ایران قناعت کردیم، ارزش کار و زحمت خود را یکسره از بین می‌بریم و غافلیم که مربوط به ایران نبودن نه تنها توجیه‌کننده این شیوه نیست بلکه اصولاً تعیین پهنه «ایران» در قرون و اعصار خود امری دشوار و نادرست است. مثلاً آیا بین‌النهرین ایران (البته به اعتبار تاریخی نه سیاسی و از نظر مرزهای کنونی) است یا نه؟ و افغانستان و تاجیکستان و پاکستان و اران و شروان و ترکمنستان و ارمنستان و گرجستان و آسیای صغیر با آذربایجان و مازندران و گرگان و گیلان و بلوچستان جز از نظر مرزهای کنونی چه اختلافی دارد؟!

این روحیه و طرز اندیشه محدود (که با خوش بینی و اغماض و تسامح و توافل آن را باید روحیه ناسیونالیستی یا میهن پرستی کاذب نامید) از نظر ماهیت هیچگونه فرقی با محدودیت دیدگاه و تنگ نظری و کوتاه بینی جامعه ایرانی (در موردی خاص) در ادوار گذشته اسلامی ندارد. مقصودم آن نوع کوتاه بینی و تنگ نظری و یک بعدی نگریستن به امور جهان است که در عین حال موشکافی و نیل به غایب القصوی در مسائل اسلامی حتی از درک کلیات مربوط به فرق و ادیان و مذاهب دیگر جز از دیدگاه خاص «بدبینی و نفی و انکار و پیش‌داوری کودکانه» کور و کر بودند و این شیوه تفکر یک بعدی در فرهنگ اجتماعی و عمومی با نوعی «جهل مرکب» تفاوتی نداشت چنانکه مردانی چون سعدی و عطار اگرچه اصطلاحات گوناگونی برای گبر و مجوس و نصاری و ترسا و جهود و مغ بکار می‌بردند، در واقع هیچگونه اطلاعی درباره ماهیت آن ادیان نداشتند (بگذریم از علمای نادر متخصص مثل ابوریحان بیرونی و ابن سینا و غیره و مورخان بزرگی چون خواجه رشیدالدین و امثالهم). طبیعی است تظاهر قرن بیستمی چنین شیوه تفکری جز این نمی‌تواند باشد که ما را جز «ایران» با «هند و چین و عثمانی و...» چه کار؟ و آگاهی درباره مطالب مربوط به «ایران» (کدام ایران؟ ایران هخامنشی یا ساسانی یا صفوی یا بعد از عهدنامه ترکمانچای؟) ما را بسنده است!

بزرگترین زیان این شیوه اینست که باب کارهای اصیل را مسدود می‌سازد یعنی فلان مترجم با نشر یک ترجمه ناقص یا مبتذل و مغلوط از یک اثر مهم آن اثر را رد ردیف آثار ترجمه شده از دایره توجه بیرون می‌کند و سالها امکان ترجمه مجلد آن را منتفی می‌سازد و کم نیستند آثار مهمی که به چنین سرنوشتی دچار شده‌اند و این مسئله اختصاص به ترجمه نداشته در مورد تصحیح ناقص و جاهلانه متون نیز صدق می‌کند.

بدبختانه گاهی از ارزش ترجمه‌های معتبر و قابل اعتماد نیز به علت حذف

بعضی اسناد یا اشعار، که ظاهراً تصور شده است ذکر آنها فایده‌ای برای خواننده ندارد، کاسته شده است. البته این اصل را نباید فراموش کنیم که ترجمه‌ای را می‌توان اصیل و معتبر دانست که با در دست داشتن آن مطلقاً نیازمند مراجعه به اصل اثر نباشیم (البته به استثنای مواردی که ارتباط به ترجمه ندارد از قبیل بررسی واژه‌های در زبان اصلی متن کتاب و امثال این مورد) و بخصوص در عرصه متون تاریخی و جغرافیایی و فلسفی باید عین «اعلام و اصطلاحات خاص» به همان صورتی که در متن اصلی مذکور است در ترجمه نیز به نحوی (در متن ترجمه یا در ذیل و حاشیه) منعکس باشد.

ناگفته نگذریم که بحث ما برسر «ترجمه» و علی‌الخصوص ترجمه سفرنامه‌ها و کتب تاریخی و جغرافیایی و... است نه سرقت و جعل و تزویر و تخریب و «اقتباس و نگارش» و «ترجمه و نگارش» که طبعاً لایق بحث و اعتنا نیست و اگر هم باشد جایش در حیطة مطالعات مربوط به جرم و جنایت و انحطاط اجتماعی و خیانت است که در قلمرو بحث و نقد و انتقاد علمی.

### ز - ضرورت ترجمه منابع کلاسیک تاریخ مغول

شاید به همان عللی که در بند «و» این یادداشت درباره ترجمه‌های ناقص اشاره کردیم کمتر ایرانی (حتی فضلی ایرانی) است که درباره قوم مغول و هجوم مغول بعنوان يك واقعه بزرگ تاریخی اطلاع و آگاهی جامعی داشته باشد. معمولاً ما درباره «واقعه مغول» اطلاعاتمان (البته تا حدی شاعرانه و احساساتی و غیر علمی) از سال ۶۱۶ هجری قمری و از هنگام ورود بازرگانان مغول و چینی و فاجعه شهر اترار شروع می‌شود و درباره وقایع پیش از آن جز کلیاتی از این قبیل که «چنگیزخان پس از متحد ساختن اقوام مغول و تصرف بخشهایی از سرزمین چین و سرکوبی اقوام ترك در مناطق غربی مغولستان با ممالك خوارزمشاهی هم‌مرز شد و متوجه گشودن غرب آسیا گردید» نمی‌دانیم. من درست نفهمیده‌ام آیا اصلاً آگاهی از وقایعی که مستقیماً در ایران اتفاق نیفتاده ضرورت ندارد؟ آیا دیدگاه ما نسبت به وقایع جهان و معارف بشری آنقدر تنگ است که اصلاً برای ما مهم نیست مثلاً فرو ریختن سد عظیم دیوار چین در برابر حمله چنگیز و تسلط قوم مغول بر آن سرزمین پهناور چه نتایج داشته و حتی حمله مغول به ایران مستقیماً دنباله آن نتایج بوده است؟ اگر توجه فرموده باشید حتی در کتابهای دبیرستانی ما مطالب نسبتاً مفیدی درباره اقوام باستانی مثل گلده و آشور و سومر و مصر و غیره مندرج بود و من خلاصه‌ای از قوانین حمورابی را از همان زمان به یاد دارم و درباره تاریخ اروپا و جزئیات پیمانهای سیاسی و غیره هم کله غالباً هیچگونه ارتباطی با ایران (ارتباط مستقیم و گرنه امور جهان همه به هم ارتباط دارند و در همدیگر

مؤثرند) نداشته گاهی به اشباع بحث کرده‌اند ولی درباره ظهور و قدرت یافتن قوم مغول به همان حد که گفتیم بسنده شده و حتی پس از تشکیل دولت ایلخانان نیز درباره آنچه در شرق آسیا می‌گذشته نخواستیم اطلاع کافی داشته باشیم. به نظر بنده مطالعه عمیق تاریخ ایران در کانون این حریق عظیم تاریخی، که از يك سو به دریای چین و اقیانوس کمبر رسیده و از سوی دیگر مستعد سرایت به شمال و غرب و پیشرفت به جانب مصر و آفریقا و اروپا بود، بدون آگاهی از جوانب و ابعاد این واقعه مهم امکان‌پذیر نیست.

بهر حال یکی از آرزوهای من اینست که به موازات ترجمه کتابهای مفید و مفصل خارجی از مجموعه آثار افلاطون گرفته تا پلوتارک و آثار ویل دورانت و آلبرماله و دیگر کارهای عظیمی ازین دست (خواستیم به آثار فرنگی اشاره بکنیم و گرنه تاریخ طبری و ابن‌اثیر و نظایر آن جای خود دارند) چند اثر کلاسیک معتبر درباره تاریخ مغول نیز به فارسی ترجمه گردد و مترجم سعادت‌مند این آثار می‌تواند اطمینان داشته باشد که جای این کتابها در زبان فارسی خالی و مطالبشان به علت روش استوار پژوهشی نویسندگان آنها هنوز معتبر است و در آینده نیز خواهد بود، بدین شرح:

- 1- Baron d'Ohsson: Histoire des Mongols, depuis Tchinguiz Khan jusqu' à Timour Bey.
- 2- Sir Henry Howorth: History of the Mongols.
- 3- Léon Cahun: Introduction à l'Histoire de l'Asie: Turcs et Mongols, des Origines à 1405, Paris, 1896.
- 4- Abel Remusat: Mémoires sur les Relations de Princes Chrétiens, et particulièrement les Rois de France avec les Empereurs Mongols.
- 5- Blue Banner (Bannière Bleue):

ترجمه انگلیسی افسانه‌ای تاریخی راجع به مغول بقلم همان لئون گاهون نوشته‌های Cahun با وجود دیدگاه تعصب‌آمیز و افراطی نسبت به اقوام ترک و مغول، از نظر احتوا بر اسناد و مواد و مطالب مبسوط و تصویر جزئیاتی از سرگذشت این اقوام فواید فراوان دارد.

### ★ ★ ★

چون این قبیل کتابها غالباً بر اساس منابع مستقیم و «دست اول» اعم از مغولی و چینی و ترکی و عربی و فارسی و ماخذ اروپایی و اسناد محفوظ در «آرشیو»های تاریخی و سیاسی و احیاناً کتیبه‌ها و قرائن باستان‌شناسی تألیف شده، باید توجه داشت که ترجمه آنها در صورتی ممکن و قابل استفاده خواهد بود که مترجم جامع تخصص و توانایی علمی و عشق و پشتکار باشد و بتواند عین متن و حواشی را با ارائه و ضبط دقیق اعلام و واژه‌های ترکی و مغولی و

لاتینی و عربی و غیره بی‌کم و کاست در ترجمه منعکس نماید و گرنه از نظر ارزش علمی گوشه‌شسی خواهد بود بی‌فایده و رنجی بی‌گنج مثل بسیاری ترجمه‌های دیگر. برای چنین مقصودی پیش از شروع کار مشورت با صاحب‌نظران درباره اصول و جزئیات روش و شیوه ترجمه بایسته است مگر اینکه مترجم خود جامع شرایط و صاحب نظر باشد. نظری به شیوه کار و روش علمی گاترمر و بلوشه در چاپ متن فارسی و توضیح و تحقیق و تثبیت اعلام و لغات و اصطلاحات و نکات جغرافیایی و تاریخی بخشهایی از جامع‌التواریخ رشیدی و همچنین کتاب «مقدمه بر تاریخ مغول» تألیف بلوشه برای آگاهی اجمالی از اندازه و میزان احاطه و غور و تتبع و دقتی که لازمه دست زدن به چنین مهمی است سودمند خواهد بود.

### ح - ضرورت ترجمه مجموعه آثار «بارتوله»

بارتوله یکی از غولهای مسلم در عرصه ایران‌شناسی و شرق‌شناسی به‌شمار می‌رود و در زمینه بسیاری از مسائل خاورشناسی و بخصوص مسائل جغرافیای تاریخی و فرهنگی در شرق و شمال و شمال غرب سرزمینهای ایرانی کاخی بلند از تحقیق و پژوهش بی‌افکنده که ظاهراً مرور زمان به هیچ‌وجه تاکنون از اهمیت آنها نکاسته و در هر حال در آینده نیز بسیاری از اصول تحقیقات وی چون حاوی حقیقت نهائی می‌باشد همچنان معتبر خواهند ماند.

ترجمه مجموعه تحقیقات این دانشمند (نه فقط «ترکستان» یا «گزیده مقالات» و غیره) گذشته از اینکه مطالب و نکات بسیاری را در اختیار محققان و پژوهندگان ایرانی خواهد گذاشت، الگوی تمام عیار و سرمشق کاملی از شیوه کار علمی و پشتکار و عرصه پهنای فضل و دانش یک محقق برجسته را در برابر دیدگان مدعیان دانش و پژوهش قرار خواهد داد و چه بسا که معلوم خواهد شد بسیاری از نکاتی که برخورد احتمالی به یکی از آنها موجب غرور و طغیان و ادعاهای بی‌کران امثال بنده می‌شود و می‌خواهیم تندیس زرین ما را بدان مناسبت در میدانها نصب، کنند سالها پیش بصورت قطعی و مستند از سوی آن دانشمند مطرح و بررسی و حل شده است. مجموعه نفیسی از آثار بارتوله را به زبان روسی (اگر اشتباه نکرده باشم در پنج مجلد بزرگ) تا چندی پیش در اختیار داشتم که قطعاً برای مترجمی چون کریم کشاورز و سوسه‌انگیز بود، ولی افسوس که آن مترجم توانا به نشر «گزیده مقالات تحقیقی، بارتوله» اکتفا کرد و به جرحه‌ای از آن خم جوشان و کاسه‌ای از آن برکه زلال خرسند شد. ترجمه مجموعه مقالات برتلس نیز که در چند مجلد بزرگ به روسی منتشر شده (بنده دو مجلد را دیده‌ام) از اهمیتی ویژه برخوردار است.

## ط - هزار افسان و الف لیلة

داستان (یا مجموعهٔ افسانه‌ها) بسیار مشهوری که امروز به نام هزار و یک شب یا الف لیلة می‌شناسیم کاروانی است که از روزگاران دیرین از هند و ایران راههای قرون و اعصار را پیموده و منازل فراوان طی کرده و سرانجام در کنار نیل و سایهٔ اهرام مصر از رفتن باز ایستاده است. نمی‌دانیم کم‌وکیف این کاروان حله و نافهٔ پر بوی و رنگ در آن لحظه‌ها (یا در آن قرون و روزگار) که سفر آغاز کرد چه بوده و از درای و جوس آن در سرزمین رایان هند و ری و همدان و تخت‌جمشید و تیسفون و بغداد و بصره چه بانگ و آهنگی برمی‌خاسته و شهرزاد قصه پردازش در مجلس و خوابگاه رایان هند و شاهان‌ماد و هخامنشی و اسکندر مقدونی و شهریاران اشکانی و ساسانی و خلفای اموی و عباسی و فاطمی چه افسانه‌هایی می‌گفته است. فقط می‌دانیم جز نام‌نوشان و خیال و شبحی مبهم و موهوم و رنگ و بویی نامحسوس از آن کاروان پر بوی و رنگ چیزی بر جای نمانده است. دربارهٔ افسانهٔ سیر و سفر هزار افسان در اعصار پیش از اسلام جز حدس و گمان و اشارات و ادعای نویسندگان دورهٔ اسلامی و نظر محققان اروپایی آگاهی مشخصی نداریم ولی از هزار سال و شاید از دوازده سده پیش یعنی از هزار افسان و هزار افسانه تا الف خرافه و الف لیلة و الف لیلة وجود قالب کلی و چهار چوب اساسی این مجموعه تقریباً قطعی است.

ما امروز متن نهائی الف لیلة و لیلةٔ عربی که از قرن دهم هجری است و هزار و یک شب فارسی ترجمهٔ عبداللطیف طسوجی تبریزی با اشعاری که میرزا محمدعلی سروش اصفهانی انتخاب یا انشاء کرده و همچنین منظومهٔ لطیف و استوار هزار داستان دهقان سامانی را در دست داریم و از تحقیقات سیلوستر دوساسی و ویلیام لین (که الف لیلة را عربی الاصل دانسته‌اند) تا تتبعات دخویه و اوستروپ و فن هامر پورگشتال (که اصل باستانی آن را تأیید و تأکید کرده‌اند) و از گواهی مسعودی و ابن الندیم در مورد وجود و تداول و اشتهار الف لیلة و اصل ایرانی آن (هزار افسان) و ریشهٔ باستانی این مجموعهٔ قصه و خرافه آگاهی، ولی هنگامی که این شعر قطران تبریزی را می‌خوانیم:

هزار و یک صفت از هفتخوان روئین در

فرو شنیدم و خواندم من از هزار افسان

دلمان در هرای آن «هزار افسان» که قطران داستان هفتخوان را نه از شاهنامهٔ فردوسی بلکه از آن منبع شنیده و خوانده و مسعودی و ابن‌الندیم نیز در سدهٔ چهارم به وجود آن شهادت داده‌اند پر می‌زنند. نمی‌توان حدس زد «هزار افسان» که قطران از آن سخن می‌گوید به پهلوی بوده یا فارسی دری ولی به ظن غالب افسانه‌های مشهور که هم طرب افزای مجالس عوام و هم گرمی بخش خلوت خواص و در اکناف ممالک و بلاد موضوع و زمینهٔ سراینده‌گی و محفل آرای نقالان بوده



است در هر روزگاری به السنه و لمجه‌های گوناگون نوشته و خوانده و گفته می‌شده و ظاهراً از همه قرائن برمی‌آید هزار افسانه‌ی که قطران هفتخوان را از آن فروشنیده و خوانده است به فارسی دری بوده.

در این مورد آرزوی خاصی ندارم اما از اظهار تعجب نمی‌توانم خودداری کنم که چگونه ممکن است از نسخه‌های خطی متعدد هزار افسان فارسی، که یقیناً در هر شهری و بسیاری از روستاها حتی در خرچین میرزای با ذوق ایلات کوچ‌نشین وجود داشته، یک نسخه نیز باقی نمانده باشد. مرحوم علی اصغر حکمت در مقدمه فاضلانۀ مفید و مختصری که بر هزار و یک شب (چاپ ۱۳۱۵ شمسی) نوشته خبر داده است: «اخیراً شنیده شد که در روسیه نسخه خطی قدیمی از هزار افسانه بدست افتاده است ولی کم و کیف این خبر هنوز محقق نگردیده» (ص: لا).

اگر چه درباره این مجموعه عظیم داستان و مشهورترین کتاب افسانۀ مشرق «سخن هرچه باید همه گفته‌اند» و پژوهنگان سترگی چون دخویه و سیلوستر دوساسی با موشکافی بحث و تحقیق کرده‌اند ولی بیان چند نکته اساسی زیانی ندارد.

۱- درباره سابقه و سرگذشت این کتاب بزرگ نکات و مسائل زیر مسلم است:

**اولاً:** قدیم‌ترین منابعی که از «هزار افسان» و «هزار افسانۀ» ایرانی نام برده و آن را معادل «الف لیلة عربی» دانسته‌اند مربوط به قرن چهارم هجری است و سابقه دو سه‌هزار ساله این کتاب (از دوران پیش از هخامنشیان و اسکندر مقدونی) از همین منابع استنباط شده است، البته مشابهت اجمالی و تلویحی بین چهارچوب کلی کتاب و بعضی حکایات باستانی هندی و روایات تورانی نیز تا حدی مؤید این استنباط بوده.

**ثانیاً:** چهارچوب و قالب اساسی کتاب (پادشاه و شهرزاد قصه‌گو و دینارزاد) از هزار سال پیش تاکنون تغییر نیافته و می‌توان به‌ظن قریب به یقین حدس زد که قدمت این چهارچوب و طرح کلی به روزگار باستان یعنی زمسان تألیف داستان می‌رسد.

**ثالثاً:** دینارزاد ظاهراً صورت کاملاً متأخر دینارزاد است.

**رابعاً:** براساس تحقیقاتی که درباره ریشه باستانی الف لیلة انجام یافته طرح کلی کتاب به‌صورتی که از روزگار مسعودی و ابن‌الدینم تاکنون باقی مانده تا آنجا که به خیانت زنان دودشاه مربوط است به سابقه مشابهی در افسانه‌های باستانی هند ولی چاره‌گری شهرزاد به یاری دینارزاد و جلب رأفت و محبت پادشاه به سرگذشت استر در کتاب استر تورات شباهت دارد. اما در ایرانی بودن نام شهرزاد و دینارزاد و ارتباط نام و شاید هویت شهرزاد و دینارزاد با همان دختر بهمن و بهمن اساطیری و اردشیر دراز دست تاریخی و قوم

بنی اسرائیل و احتمال مطابقت شهرزاد و به ظن قویتر دینارزاد و استر یهودی با توجه به مجموع قراین مذکور در شاهنامه فردوسی و مروج الذهب مسعودی و الضهرست ابن‌الندیم و در نتیجه در مطرح بودن ریشه اساطیری و تاریخی و منشأ ایرانی طرح کلی کتاب مشکل می‌توان تردید کرد.

۲- نام قدیم کتاب به تصریح مسعودی و ابن‌الندیم هزار افسان بوده که به الف لیلة ترجمه شده و گرچه عدد هزار در هر دو عنوان ایرانی و تازی حاکی از شمار کثیر و عدد نام است ولی باید انصاف داد که نام عربی الف لیلة (هزار شب) پیش از نام اصلی ایرانی (هزار افسان) با طرح کلی کتاب مناسبت دارد زیرا «هزار افسان» تنها حاکی از هزار افسانه ولی هزار شب (الف لیلة) ناظر به زمان لازم برای جریان داستان و تولد سه طفل است. از سوی دیگر با توجه به تعداد محدود داستانش عنوان «الف لیلة» که از مدت نقل و نه از شمار افسانه‌ها حکایت می‌کند از «هزار افسان» منطقی‌تر می‌نماید.

۳- هرگاه تصریح مسعودی و ابن‌الندیم درباره چهارچوب اساسی این مجموعه افسانه، یعنی داستان شهرزاد و نقل قصص در طول هزار شب، نبود از روح عنوان «هزار افسان» و قراین دیگر جز مجموعه بزرگ افسانه‌ها و نوعی جوامع الحکایات مفهوم دیگری استنباط نمی‌شود.

۴- امروز درباره ارزش و صحت منابعی که امثال مسعودی و ابن‌الندیم براساس آنها درباره سرگذشت کاروان هزار افسان از روزگار ملوک فرس باستان و اسکندر و اشکانیان و ساسانیان و ارتباط شهرزاد و همای و بهمن و دینارزاد و لهراسب و گشتاسب با بنی اسرائیل به تصریح سخن گفته‌اند هیچگونه حدسی نمی‌توان زد. ولی بی‌شک انگاشتن حدیثی بدین درازی نیز به هیچ وجه ممکن و معقول نیست.

۵- شکی نمی‌توان داشت که نام اصلی این مجموعه قصص همان هزار افسان و الف لیلة بوده و تبدیل الف لیلة به «الف لیلة و لیلة» یعنی افزودن يك شب به هزار شب ابتکاری جدید و متأخر محسوب می‌شود ولی از بیان این حقیقت نمی‌توان چشم پوشید که همین تکمیل بظاهر ناچیز به ابتکار هرکس و به هر دلیل که بوده (اعم از آخرین مؤلفان و تدوین‌کنندگان کتاب در مصر یا به مرور زمان و به ابتکار نقالان و اعم از این که دارای سرچشمه‌ای اصیل و ناشی از سنتی دیرین یا به پیروی از سنتی رایج در جوامع شرقی مثل چهل و یک حرامی و هزار و یک دلیل و... باشد) هزار افسانه و هزار شب را که جز عددی نام و کثیر ارزش و مفهومی ندارد به‌عنوانی خیال‌آفرین و پرجاذبه مبدل ساخته و یکی از مشهورترین و وهم‌انگیزترین و جهانی‌ترین عناوین را به وجود آورده است. به یاد تعبیر ژرف «خورخه لوییس بورخس» می‌افتم که «هزار و یک شب» را یکی از زیباترین نامهای جهان دانسته و گفته است: «هزار شب کنایه از شبهای نامتناهی و بی‌شمار است، و هزار و یک شب یعنی شبی را به شبهای

نامتناهی افزودن» و این تعبیر را چنین تکمیل کرده که «رمز بزرگ عنوان هزار و یک شب این نکته است که وهم و اندیشهٔ کنابسی بی‌پایان را در ذهن ما برمی‌انگیزد».

۶- وظیفهٔ عدد «یک» افزوده بر عددی تام مثل «هزار» و «چهل» یا عددی غیر تام ولی مشهور (و دارای بار معنوی اساطیری یا نجومی یا دینی یا اعتقادات و خرافات و غیره) مانند عدد  $۱۳ = ۱ + ۱۲$  و عدد  $۷ = ۱ + ۶$  گذشته از جهات دیگر غالباً حاوی نتیجه و مقصود باریک معرفت‌النفسی نیز می‌باشد.

در مورد «هزار و یک شب» تبدیل عدد تام و کثیر به نامتناهی یا تبدیل به ماوراء مرز تصور و تعقل محدود، باب تخیل نامحدود را می‌گشاید و موجب توهم و هیجان احساسی و فکری می‌شود و انتظاری مشتاقانه و سرکش توأم با معما می‌آفریند و شاید به همین علت عقیده داشتند (اعراب و ایرانیان، نه تنها عربها چنانکه بورخس و بعضی دیگر پنداشته‌اند) که الف لیلة و لیلة را نمی‌توان تا آخر خواند و به پایان رسانید. من خود به یاد دارم که در خردسالی و آغاز جوانی با شنیدن این تصور و عقیده احساس کنجکاو و هراس می‌کردم که به هر حال جاذبه‌ای قوی و مسحورکننده داشت.

در شعر قطران، که به آن اشاره کردیم، اگرچه عنوان «هزار افسان» مصرح است ولی در مصراع اول عدد «هزار و یک» نیز ذکر شده که متداعی عنوان «الف لیلة و لیلة = هزار و یک شب» و لامحاله حاکی از توجه به نوعی ترادف «هزار و یک» با «هزار افسان» و احتمال وجود هزار و یک شب در طرح اساسی کتاب در هزار سال پیش است.

۷- بنده با وجود تصریحات مندرج در مروج الذهب و الفهرست که حاکی از یکی بودن هزار افسان ایرانی و الف لیلة عربی در همان چهارچوب شاه و شهرزاد و دینارزاد است هنوز یقین ندارم که هزار افسان باستانی ایرانی، یعنی مجموعهٔ عظیم داستانهای ایرانی و غیر ایرانی که قطران تبریزی هزار و یک صفت از هفتخوان روئین دژ را از آن شنیده و خوانده و فردوسی نیز احتمالاً اقتباساتی از آن کرده، همین هزار و یک شب عربی باشد و بعید نمی‌دانم پیش از قرن چهارم و پنجم دو مجموعهٔ مستقل افسانه‌ها (شاید ایرانی و هندی) با هم مخلوط و مشتبه و به علت رجحان طرح کلی داستان شهرزاد و دینارزاد به صورت اخیر تثبیت شده و پس از ترجمه شدن به زبان عربی به مرور زمان و با غلبهٔ افسانه‌های جدید و متداول در اکناف ممالک اسلامی که با طبع ابناء زمان سازگاری بیشتر داشته قصص فرعی آن در قالب طرح کلی در ازمه و امکان مختلف مرتباً تغییر یافته و بالاخره بدین صورت که اکنون می‌بینیم در آمده است.

۸- رأی و نظر مستشرقان دربارهٔ اصل و منشأ و ریشهٔ هندی و ایرانی و عربی این مجموعهٔ بزرگ متفاوت است و هر یک از آنان چنانکه شیوهٔ

پژوهندگان مغرب زمین است به استناد نکات و تشابهات و دلایلی که موافق و مؤید نظرش بوده کوشیده است نژاد و تبار این هزار افسان هزار داستان را مشخص و آشکار سازد.

حقیقت این است که تحقیقات این دانشوران جز در مورد طرح کلی کتاب و بعضی طبقه‌بندی‌های هوشمندانه افسانه‌ها هیچگونه آگاهی درخور اعتنا و اطلاع قابل اعتمادی درباره دو مسئله اساسی، یعنی اولاً تاریخ و قدمت داستان‌های عمده و بظاهر کهن و ثانیاً ارتباط الف لیله کنونی با هزار افسان ایرانی هزار سال پیش، به دست نمی‌دهد، زیرا به استناد یکی دو منبع هزارساله که از هزار افسانی بازمانده از روزگار فرس قدیم و اسکندر یاد نموده و آن را الف لیله و الف خرافة ترجمه کرده‌اند نمی‌توان از قدمت دوسه هزار ساله الف لیله کنونی که معجونی از افسانه‌های رایج در ادبیات و فرهنگ عربی در ادوار قدیم و جدید حضارت اسلامی است سخن گفت و از تار و پود آشنای آن که در بسیاری از کتب قصص و ادب دوره اسلامی نظایرش دیده می‌شود و جز یکی دو مورد ارتباط و مشابهتی با داستانهای ایرانی ندارد آن را خلف هزار افسان قدیم دانست.

به نظر می‌رسد با توجه به مجموع تحقیقاتی که درباره الف لیله انجام یافته و بخصوص متن کتاب حاضر می‌توان نکات و مسائل زیر را استنباط کرد:

الف - طرح کلی کتاب قطعاً طرحی قدیم و چهارچوبی باستانی است و ردپای این طرح و چهارچوب را می‌توان از یک سو در افسانه‌های باستانی هند و از سوی دیگر در سرگذشت نیمه تاریخی استر در تورات و شخصیت اساطیری همان شاهنامه (طبق تحقیق دخویه) جستجو کرد. همین چهارچوب کلی بلاشک از روزگار باستان تا امروز شاید با اندک تحولی باقی مانده و با طرح اساسی هزار افسان ایرانی نیز که در سده چهارم هجری معروف و موجود بوده کاملاً مطابقت دارد.

ب - اجزاء و افسانه‌های کتاب الف لیله که از حدود قرن دهم هجری تاکنون در دست داریم من حیث المجموع چنانکه سیلستر دوساسی معتقد بود مولود فکر عربی است و اگرچه حکایاتی که قطعاً رنگ و بوی هندی دارد در الف لیله دیده می‌شود و از وجود آنها جز این که این داستانها مثل گلبله و دمنه و بسیاری حکایات دیگر از هندوستان به ایران و مصر و عراق و شام و به فرهنگ فارسی و عربی منتقل شده نتیجه‌گیری دیگری (بخصوص از نظر زمان و قدمت و اصل و منشأ) نمی‌توان کرد و هرگز نمی‌توان مدعی شده این داستانها از افسانه‌های هزار افسان یا الف لیله قدیم بوده است. به احتمال قریب به یقین داستانهایی که از سبک و شیوه هندی نشان دارد در دوره اسلامی و با استفاده و اقتباس از منابع و کتب دیگر داخل الف لیله شده.

ج - معلوم نیست دانشوران و محققانی که بدون داشتن اسناد و دلایلی

جز قرائن ناشی از سبک و مضمون داستانهای حکایات الف لیلة را بسا دقت طبقه‌بندی کرده دارای اصل ایرانی و هندی و عربی و یهودی و غیره دانسته‌اند چگونه دربارهٔ کشکولی که در طی قرون و اعصار مرتباً و دائماً محتویاتش برحسب ذوق و ابتکار و سلیقهٔ گویندگان و نویسندگان و شنوندگان در تغییر بوده چنین طبقه‌بندی و تحقیقی را برای تعیین و تخمین و تشخیص اصل و اساس و محتویات کتاب شایسته و ضروری تشخیص داده‌اند!

همچنین معلوم نیست برای افسانه‌های راجع به جن و پری و عفریت که جز تخیلی عامیانه براساس افسانه‌های سینه به‌سینه و قدیمی و تصورات نسبتاً متأخر از دیو و پری و جن و عفریت و بعضی اعتقادات اسلامی (مثلاً مضمون متبادر به ذهن عوام از آیه: الا من خطف الخطفة فأتبعه شهاب ثاقب) اصل و اساس دیگری نمی‌تواند داشته باشد ریشهٔ ایرانی یا مصری قائل شده‌اند؛ البته تا جایی که این تخیل عامیانه و افسانه‌پردازی را مربوط به جامعهٔ مصر از دورهٔ ممالیک به بعد بدانیم قابل قبول است.

۵ - کتاب الف لیلةٔ موجود انبانی است انباشته از حکایات عربی اصیل قدیم و جدید و بغدادی و مصری و شامی و افسانه‌های عامیانه و پاره‌ای روایات و اخبار ادبی و تاریخی و داستانهای هندی یا مقتبس از شیوهٔ هندی و حکایات شفاهی یا کتبی منقول از ملاحان و سیاحان و بازرگانان رایج در ادوار اسلامی بی‌هیچ نظم و ترتیب و تموین و غالباً با مبالغات و تحریفات نقالان.

اغلب داستانهای کتاب به استثنای بعضی بخشها که بویی از اصالت و قدمت مسخ شده دارد آن‌قدر بی‌اساس و از نظر اصول داستان‌پردازی ضعیف است که هر داستان دیگری و هرگونه افسانه‌ای (حتی ابداعات فی‌المجلس و فی‌البدیههٔ نقالان و قصه‌گویان) را می‌توان بجای آنها گذاشت و ظاهراً بارها و بارها همین کار شده و جز چند داستان معدود که شاید ممسوخ از الف لیلةٔ قدیم باشد اثری از مواد باستانی کتاب باقی نمانده است.

اجمالاً می‌توان گفت اغلب داستانهای الف لیلةٔ به استثنای روایات رنگ باخته‌ای از حکایات دورهٔ اموی و عصر اول عباسی و حکایاتی به‌شیوهٔ سندبادنامه و کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه همه مالا مال از شرح عشقهای کودکانه و ابلهانه و عاری از حلیهٔ اخلاق و عفاف و حوادث نامعقول ناشی از این عشقها و افسانه‌های خام و ابتدالی شرم‌آور است و شگفتا که چنین مطالب مبتذلی را غالباً همراه و توأم با تعصبات خشن و خرافات دینی عوام سنی مذهب می‌یابیم.

شاید بتوان در این میان روایات راجع به هارون‌الرشید که جامع اقتدار سلیمانی و حشمت خلافت معرفی شده و جلد و جامهٔ جادویی پریانی که به‌صورت مرغان زیبا درکنار برکه‌ها و دریاچه‌ها فرود می‌آیند و تبدیل انسانها به سنگ و حیوانات با سحر و افسون یا به نیروی اعجاز خضر علیه‌السلام و حوادث شگفت‌انگیز سفرهای دریانوردان و بازرگانان و به یک نگاه عاشق صورت و

تمثال دختری نادیده از دختران شاه پریان و ملوک سرزمین‌های دور دست شدن و به دنبال ماجراهای محیرالعقول بلکه نامعقول شتافتن را از بارزترین اشکال افسانه‌های رایج در دوره اسلامی به‌شمار آورد.

در بخش اعظم قصه‌ها هویت عربی با شیوه نقلی و سبک عامیانه کاملاً مشخص است و به‌ظن قریب به یقین این قصص هیچگونه ارتباطی با افسانه‌های هزار افسان یا الف لیلای که مسعودی و ابن‌الندیم و قطران تبریزی یاد کرده و شنیده و خوانده‌اند نمی‌تواند داشته باشد. بنابراین بنده با نظر سیلوستر دوساسی موافقم و رأی آن مستشرق را درباره الف لیلای که تقریباً از چهار سده پیش به‌صورت مدون در دست داریم استوارتر از نظر دیگر محققان می‌دانم.

۹- اگرچه قصص الف لیلای کنونی نه دارای طرح استوار و تدوین‌بایسته و مواد شایسته منابعی چون جوامع‌الحکایات عوفی و نه‌واجد جذبه وخیال‌انگیزی کتابهایی مثل محبوب‌القلوب یا شمسه و قهقهه است ولی مزایای مسلم زیر را نباید انکار کرد:

**اولاً:** شاید بتوان این کتاب را وارث نام و نشان مشهورترین و بزرگترین مجموعه افسانه‌های باستانی مشرق زمین به‌شمار آورد.

**ثانیاً:** اشتهار و آوازه بی‌نظیر نام و عنوان و بعضی مواد کتاب در سراسر جهان که طنین سحرآمیز آن را می‌توان از سمفونی ریمسکی کورساگف شنید.

**ثالثاً:** تواتر و توالی سرگذشت متنوع و سرنوشت مشترک انسانها از آغاز تا انجام کتاب که تفاوتی با سرگذشت و سرنوشت خود شاه و شهرزاد و دینارزاد و وزیر ندارد یعنی مضمون مشترک و مکرر طرح داستان اساسی و حکایات فرعی که به سرابی درخشان در رؤیائی موهوم مانده است روح و مفهوم ژرف «هایا» در حکمت عرفانی هند و سرگذشت و سرنوشت سراب شهر «ماکوننو» در کتاب «صد سال تنهایی» گابریل گارسیا مارکز را تداعی می‌کند.

از سوی دیگر روح شبه‌اگزیستانسیالیستی اغلب بلکه همه حکایات اصلی الف لیلای که چون قصه نامکرر عشق با سرانجامی محتوم و ناگزیر همراه است و با عبارت ملازم ولی سبکین «... و به شادی و طرب همی زیستند تا اینکه هادم لذات و پراکنده‌کننده جماعات برایشان بناخت» پایان می‌یابد ذهن و دل خواننده دیده‌ور و ژرف‌نگر را به احساس و حالتی شبیه احساس و حالت «فوسکا»ی سیمون دو بوآر در کتاب «مردمان همه میرا هستند» دچار می‌سازد و حیات سراب‌گونه و سرنوشت غم‌انگیز انسان و تسلیم آگاهانه و ناگزیر در برابر جبر آفرینش را تلقین می‌کند.

۱۰- ترجمه الف لیلای به فارسی از عبداللطیف طسوجی مزین به اشعاری که سروس اصفهانی مناسب و معادل اشعار عربی برگزیده یا سروده به گمان می‌تواند بهترین ترجمه ممکن از چنین کتابی باشد. ولی شکی نباید داشت که اصل عربی کتاب با طبع خوانندگان و قصه دوستان عربی زبان سازگارتر و

برای ذوق و مذاق عامهٔ اعراب طبیعی‌تر و جذاب‌تر است تا ترجمهٔ فارسی برای ایرانیان، و این امتیاز معلول نکاتی بساریک از لحاظ سبک و سیاق روایی و دقایق زبانی و تأثیرات روانی است.

تصور می‌کنم ترجمهٔ الف لیلهٔ به زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی، به‌علت بکارت و شگفت‌انگیزی این قبیل قصص شرقی برای اذهان اروپاییان، با اشتهاار فوق‌العاده و اقبال کم‌نظیر قرین و مواجه شده و نام «هزار و یک شب» را در محافل عوام و خواص و ادبی و هنری اروپا و آمریکا در صدر عناوین خیال‌آفرین و معرف مشرق زمین قرار داده است.

### ی - کتاب روزنامهٔ مخصوص یا یادداشتها و خاطرات ناصرالدین‌شاه

از «سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به خراسان» که علینقی حکیم‌الممالک نوشته است بر می‌آید که ناصرالدین شاه خاطرات و وقایع روزانه را در مجموعه‌ای که «کتاب روزنامهٔ مخصوص» نامیده شده و در حکم یادداشتهای روزانه و خصوصی شاه بوده می‌نوشته است. اشاره به این روزنامه در سفرنامهٔ یاد شده مکرر است و از تمام قرائن بر می‌آید که این روزنامه غیر از سفرنامه‌های چاپ شدهٔ ناصرالدین شاه است یعنی احتمالا سفرنامه‌ها مستخرجاتی یا بخشی از آن محسوب می‌شود. تصریحاتی نیز وجود دارد که حاکی است که همین سفرنامهٔ خراسان حکیم‌الممالک با استفاده از همان روزنامه نوشته شده. البته معلوم نیست ناصرالدین شاه این یادداشتها را بطور روزانه می‌نوشته، یا اینکه اختصاص به سفرها و مواقع مخصوص داشته ولی عنوان یادداشتها و قرائن حاکی از اینست که یادداشتها عمومی بوده و اختصاص به سفرها نداشته. مثلاً رک: صفحهٔ ۴۲۳ و بسیاری صفحات دیگر از سفرنامه. همچنین از شرح صفحهٔ ۴۶۱ بر می‌آید که حکیم‌الممالک سفرنامه را از روی یادداشتهای شخص شاه نوشته («... روزنامهٔ مبارکه بخط همایون مرقوم شده...» ص ۴۶۱). نیز در صفحهٔ ۴۸۵ تصریحی در همین مورد هست. در «سفرنامهٔ ناصرالدین شاه (به اروپا)» از انتشارات سازمان انتشارات اندیشهٔ اصفهان، مهرماه ۱۳۴۳ نیز خود ناصرالدین شاه تصریح کرده که اصولاً عادت به روزنامه‌نویسی داشته نه فقط سفرنامه، رک ص ۱۳۵.

از عبارات مندرج در صفحات ۱۳۷-۱۳۸ همین سفرنامهٔ اروپا بخوبی می‌توان دریافت که «روزنامه» مصطلح و بمعنی «خاطرات و شرح وقایع روزانه» بوده.

این کتاب روزنامهٔ مخصوص چه شده و اکنون در کجاست و آیا از میان رفته یا در گوشه‌ای در زیر غبار زمان هنوز موجود است؟! در کتاب «خاطرات تاج‌السلطنه» که منبعی است مهم و حاوی نکات دقیق

و مطالب سودمند و احياناً منحصر بفرد، در یکی دو جا به کتابچه صورت جواهرات و زر و سیم و مکاتبات سری و محرمانه ناصرالدین شاه اشاره شده که در تحویل فاطمه بوده و صدراعظم با همکاری فاطمه پس از قتل ناصرالدین شاه همه آن اموال را تصرف کرده و کتابچه را هم معدوم نموده است (ص ۵۹-۹۴، خاطرات تاج السلطنه، چاپ دوم ۱۳۶۲، از انتشارات «نشر تاریخ ایران»). گمان نمی‌کنم این کتابچه که تاج السلطنه یاد کرده همان کتاب روزنامه مخصوص باشد، اگرچه بعید نیست کتاب روزنامه مخصوص نیز به علت اشتغال بر یادداشت‌های خصوصی و مطالب محرمانه دچار همین سرنوشت شده باشد (البته در صورتی که ادعای تاج السلطنه حقیقت داشته باشد).

آنچه در کتاب «خاطرات تاج السلطنه» درباره فساد و خیانت و خبت میرزا علی اصغر خان صدراعظم با وضوح و تفصیل و بسط کافی ذکر شده از هر حیث در خور توجه و تأمل و، اگر هم قابل اعتماد نباشد، لایق اعتناست. از ک: ص ۴۸ و ۵۰-۵۲ و ۹۵-۹۴.

### ک - خط امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ماه نو را به آن خط دیدن

از سفرنامه‌های ناصرالدین شاه برمی‌آید که ناصرالدین شاه در سفر و در حضر همیشه ماه نو را به خط حضرت علی علیه السلام می‌دید. معلوم نیست خط حضرت امیرالمؤمنین چه بوده و اعتقاد به اصالت و صحت انتساب آن چه دلیل و مبنائی داشته ولی اهمیت و اصالت آن در نظر ناصرالدین شاه آنچنان محرز بوده که این خط مقدس متولی و خازن مخصوصی داشته و منصب او از عناوین مشخص و رسمی دربار ناصری به‌شمار می‌رفته است.

در سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان نوشته علی‌نقی حکیم‌الممالک بیش از یک بار از دیدن ماه بخط حضرت امیر یاد شده و از جمله در صفحه ۴۴۵ مطلبی درباره خط حضرت علی علیه السلام و متولی آن مذکور است.

در سفرنامه ناصرالدین شاه به اروپا نیز در صفحه ۲۳۵ به «ماه را توی دریا و در کشتی بخط حضرت علی دیدن» در بازگشت از اسلامبول به پوتی اشاره شده است (سفرنامه ناصرالدین شاه به اروپا، چاپ سازمان انتشارات اندیشه اصفهان ۱۳۴۳).

منقول از صفحه ۴۴۵ سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان (روزنامه سفر خراسان، نوشته علی‌نقی حکیم‌الممالک): «... موبک مسعود به‌چمنی که مورد سرپرده همایونی بود شرف ورود ارزانی داشت اعلیحضرت پادشاهی برسمی که سالهاست مسلوب‌میدارند ماه نو را بروی خط مبارک حضرت ولایت‌مآب امیرمؤمنان و شاهنشاه انس و جان علی ابن ابی‌طالب علیه السلام رؤیت فرموده و آغایعقوب متولی و حافظ خط مبارک را مورد مراحم خاص ساخته بحرم‌خانه



مبارکه تشریف بردند».

منقول از صفحه ۲۳۵ سفرنامه ناصرالدین شاه (به اروپا) چاپ سازمان انتشارات اندیشه اصفهان ۱۳۴۳: «... ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه». اگر چنین خطی وجود داشته (که یقیناً وجود داشته است) مفقود شدن آن محتمل ولی معدوم شدنش بعید می نماید. زیرا خط منسوب به حضرت علی روزنامه مخصوص و کتابچه صورت جواهرات و مکاتبات سری و محرمانه ناصرالدین شاه نبوده که دستخوش حوادث سیاسی و سرقت و تباہی صدراعظم و فاطمه‌ها (بنابر نوشته تاج السلطنه) شده معلوم گردد و با توجه به تقدیس چنین خطی احتمال محفوظ ماندن آن بسیار است. شاید هم مسئله معلوم است و بنده نمی دانم.

آینده - برای اطلاع خوانندگان گفته می شود.

(۱) بخش اول مقاله در جلد پنجم نامواره دکتر محمود افشار به چاپ رسیده است و به همین نزدیکی نشر می شود. نوشته ای است محققانه و حکیمانه و بمانند همه آثار نویسنده خواندنی.

(۲) دکتر احسان الله اشراقی به تصحیح و چاپ صفوة الصفا براساس چند نسخه قدیم پرداخته است.

(۳) درباره مسالك و ممالك جیهانی مرحوم سعید نفیسی مقاله ای در راهنمای کتاب دارد و نسخه ای را که به این نام شناخته شده است آقای فیروز منصوری به چاپ سپرده است.

(۴) از یادداشت های روزانه ناصرالدین شاه مقداری در کتابخانه سلطنتی باقی است و تنی چند آن را دیده اند.

\*\*\*

### توضیح لازم

اصل عکس مظفرالدین شاه و درباریانش را که در شماره پیش چاپ شده است دوست عزیزم محمود مشروطه، خادم فرهنگی یزد که سالها امور باستانشناسی آن شهر را با علاقه مندی و دلسوزی در عهده کفایت داشت چند سال پیش مرحمت کرد و متأسفانه نام شریف ایشان از قلم افتاده است.